

او صدها بار من را کشت

جستاری درباره‌ی زنان با جرم شوهرکشی در زندان

ژینا مدرس گرجی

تصور اکثر ما از شخص قاتل یک تصویر دور، عجیب، بی رحم و خطرناک است. ولی تجربه‌ی زندگی مشترک و موقت من در زندان زنان سندج این تصور را زیر و رو کرد. زنانی که لایه‌های مختلف و پیچیده‌ای از انواع خشونت جسمی، جنسی، روانی و اقتصادی مبتنی بر جنسیت را تحمل کرده‌اند و در نهایت فتر خشونت با حلقه‌های بسیار فشرده‌اش آنچنان پرش پر قدرتی کرده که زندگی خود و اطرافیان را به نابودی کشانده. یک مرد (شوهر) به قتل رسیده، زنی در زندان به جرم قتل عمد یا معاونت در قتل زیر حکم قصاص یا زندان چندین ساله است، فرزندان که آواره، غمگین و خشمگینند و سوگی پیچیده را تجربه می‌کنند و خانواده و اطرافیان هم همین طور. در زندان زنان سندج که من دوران محکومیتم را گذراندم* نزدیک به یک سوم زندانیان، زنانی با جرم یا اتهام قتل عمد یا معاونت در قتل بودند. زنانی از سن بیست و چهار تا شصت و هفت ساله. که نه تمامی ولی اکثراً آنان عمل خشونت آمیزی را انجام داده بودند که از جنس درماندگی و خشم فرو خورده بود. چرا که خشونت مداوم بی شک بازتولید خشونت می‌کند. خشونتی که منبع آن مردسالاری است.

مواقع هواخوری زندان بخصوص جمعه‌های دلگیر که کارگاه‌ها هم تعطیل هستند و زمان نمی‌گذرد، بعضی مواقع حتی در حمام و شب‌ها که گاه همدیگر را به اتاق هم مهمان می‌کردیم سر صحبت را باز می‌کردند و دوست داشتند و یا شاید فکر می‌کردند از من که فعال حقوق زنان هستم کاری برمی‌آید، سرگذشت خود را از کودکی تا به حال تعریف می‌کردند. راستش را بخواهید گاهی فکر می‌کردم اگر من ولی با همان شرایط به جای آنها بودم چه کار می‌کردم؟

آ.ی بیست و چهار ساله است. او در سن سیزده سالگی به اجبار پدرش با مردی که بیست و چهار سال از خودش بزرگتر بوده ازدواج کرده. تا هجده سالگی سه فرزند به دنیا آورده. انواع خشونت به خصوص روانی، جنسی و

اقتصادی را متحمل شده تا در نهایت در سن بیست و سه سالگی همسرش را با همکاری شخصی سوم با ضربات چاقو به قتل می‌رساند.

س.ح زنی شصت و هفت ساله است. او در شانزده سالگی ازدواج کرده. خود و همسرش از طبقه‌ی مرفه‌ی بوده‌اند. همسرش مدام او را مورد خشونت‌های فیزیکی و روانی قرار می‌داد. کتک، ضرب و شتم، نابود کردن اعتماد به نفس او و سالی‌های متمادی تهدید به کشتن و حتی بیان روش‌های کشتنش. او چندین بار در خواست طلاق داده بود ولی هربار خانواده اش و بعدها فرزندانش به بهانه‌ی حفظ آبرو مانع طلاق و جدایی او شده بودند. او در سن شصت و چهار سالگی با استفاده از قرص برنج در غذا همسرش را به قتل رساند.

س.ش پنجاه ساله است. او در سن پایین یک ازدواج و یک طلاق را تجربه کرده بود. در ازدواج دوم که با شوهرش اختلاف سنی زیادی داشته و زن دوم او بوده انواع خشونت‌ها را با میزان بسیار زیاد تحمل کرده. شوهرش مردی بیمار جنسی و روانی ولی ثروتمند بوده. این زن بارها به خانه‌ی والدینش به قصد طلاق بر می‌گردد ولی هربار خانواده اش به دلیل حفظ آبرو که ازدواج دوم اوست و مسائل مالی او را مجبور به برگشتن می‌کنند. او در نهایت شب یک روز سخت با ریختن داروی خواب آور در غذا و بعد از آن خفه کردنش با روسری او را به قتل می‌رساند.

ص.ر سی و هفت ساله. او نه سال است که در زندان به سر می‌برد. او هم انواع خشونت را تحمل کرده بود ولی هربار درخواست طلاق او و پناه بردن به خانواده اش با شکست مواجه شده بود. بار آخری که به خانواده اش برای جدایی پناه برده بود و گفته بود که دیگر به زندگی با شوهرش بر نمی‌گردد برادرش گلدان گل بزرگی را به سوی او پرتاب کرده بود. هنگام برگشتن به خانواده اش می‌گوید که به زودی خبر مرگ من یا شوهرم را خواهید شنید. او شبی در حالی که فرزندانش را در اتاقی خوابانده بود و شوهرش نیمه خواب بود با چندین ضربه‌ی چاقو او را به قتل می‌رساند. او می‌گفت من یک بار او را کشتم ولی او صدها بار من را می‌کشت.

چند وجه مشترک در روایت اکثر این زنان در زندان با سنین و طبقه‌های مختلف وجود داشت:

- تحمل و تجربه‌ی مداوم انواع خشونت فیزیکی، جنسی، روانی، اقتصادی در طول سالی‌های متمادی و نرمال سازی این خشونت‌ها از کودکی تا بزرگسالی توسط خانواده و جامعه

- قربانی کودک همسری و ازدواج اجباری

- عدم حمایت خانواده و نهادهای حمایتی اجتماعی و سیستم قضایی

- نداشتن استقلال مالی

- نداشتن آگاهی از بعضی امکان موجود هرچند کم و ناقص از جمله: خانه های امن و اورژانس های اجتماعی. البته با توجه به شرایط موجود زندگی در روستاها یا شهرهای کوچک امکان آگاهی و در دسترس بودن این موارد را نداشته اند.

انواع خشونتی که این زنان همزمان با هم تجربه و تحمل کرده اند :

خشونت اقتصادی: در اختیار نگذاشتن منابع مالی مساوی و برابر بین فرزندان دختر و پسر در خانواده، در اولویت نبودن اشتغال، درآمد و استقلال اقتصادی برای دختران و زنان نسبت به مردان. ارث نابرابر. به رسمیت نشناختن کار خانگی. دستمزد نابرابر.

خشونت جنسی: برقراری رابطه ی جنسی بدون رضایت زن حتی اگر زن و شوهر باشند تجاوز است. آزار های جنسی به صورت فیزیکی و کلامی. عدم دسترسی آسان به موارد بهداشت جنسی. نداشتن حق انتخاب و تصمیم برای مسائل مربوط بدن و باروری: وسایل پیشگیری از بارداری ناخواسته، حق داشتن سقط جنین بهداشتی و قانونی و... خشونت فیزیکی: ضرب و شتم، هر گونه آزار جسمی از خراش و کبودی تا شکستگی و نیاز پیدا کردن به عمل جراحی. حذف فیزیکی زنان به بهانه ناموس و شرف، زن کشی.

خشونت کلامی و روانی: تحقیر، توهین و تهدید. بددهنی. گرفتن اعتماد و عزت نفس زنان. ناامن کردن فضاهای مختلف از خانه تا خیابان و محل کار برای زنان.

خشونت قانونی: قوانینی که دست را برای تبعیض و خشونت علیه زنان باز نگه می دارد. مانند بعضی از قوانین مربوط به ازدواج، طلاق و حضانت کودکان. قوانین و سیاست های مربوط به کودک همسری، وجود نداشتن بعضی قوانین و امکانات در راستای حمایت از زنان بخصوص در برابر خشونت.

فشار نقش مادری: این زنان بلا استثنا داری فرزند بودند. کودکانی که مادرشان قاتل و پدرشان مقتول است. از بچه های سه تا سی ساله. متأسفانه این زنان به دلیل تحمل خشونت زیاد و در نتیجه خشم زیادی که همچنان به جا مانده بود اکثراً از کرده ی خود پشیمان نبودند و به نظرشان آن مرد لایق مرگ بود. هرچند به جز شوهرشان پدر و مادرشان را هم مقصر می دانستند ولی بیشترین حس عذاب وجدان و فشار روانی به خاطر فرزندانشان بود. از زمان مطلع شدن پلیس، آگاهی و خانواده ها از واقعه ی قتل، آنها دیگر حق دیدن فرزندان خود را نداشته اند. کودکان در خانه ی پدر بزرگ پدری و یا عمو بزرگ می شوند. اگر فرزندان کمتر از هجده سال داشته باشند رابطه ی بین مادر و فرزند کاملاً قطع می شود. خانواده ی شوهر به آنها اجازه ی ملاقات و تماس تلفنی نمی دهد و البته برای فرزندان هم با توجه به اتفاقی که برای پدرشان افتاده و روایتی که خانواده ی پدرشان بازگو می کنند در اکثر مواقع خود بچه ها هم نسبت به مادرشان حس خشم و تنفر دارند. اگر در روستا باشند، شرایط مالی خوبی نداشته باشند و فرزندشان دختر باشد، اکثراً در سن کم و نه با شرایط خوب، او را مجبور به ازدواج می کنند. این کودکان دچار افسردگی، اضطراب و افت تحصیلی قابل توجهی می شوند. این مادران اکثراً دفتری دارند که در آن دو یا سه عکس از فرزندانشان را که توسط مادر یا خواهرشان به سختی به دستشان رسیده، چسپانده اند و در آن روایت خود از اتفاق و احساساتشان را برای بچه ها می نویسند که شاید روزی به دستشان برسد و تصویر هیولایاری که از مادرشان ساخته شده را، هرچند سخت ولی به تصویری واقعی تر تبدیل کنند.

سوگی پیچیده: سوگی که بعد از دست دادن یک نفر که توسط یکی دیگر از اعضای خانواده به قتل رسیده، سوگی بسیار پیچیده است چون همزمان تحمل چند سوگ با هم است. زنی که قاتل همسرش است همزمان چند احساس را با هم تجربه می کند. انتقامی که در اوج خشم گرفته شده، خشمی که شاید موقت و کمی آرامتر شده، غم شدیدی از فروپاشی همه چیز در یک لحظه، فشار روانی یادآوری تصاویر و لحظه ی قتل در ذهنش و مجبور شدن به تکرارش برای کاراگاه پلیس، بازجو، پزشک قانونی، خانواده، بازپرس، بازسازی صحنه ی قتل در مکان واقعه، مأمورین زندان، خانواده و... کسی که عذابت می داد دیگر نیست و البته شاید حتی یادآوری لحظاتی هرچند کوتاه ولی خوب در زندگی، عذاب وجدان و سوگ برای زندگی که از دست رفته، برای سالهای جوانی، برای فرزندانی که دیگر نمی بینی و به آغوش نمی کشی و سوگی که هیچ التیام و روان درمانی هم برای کمک به

گذراندن آن در زندان وجود ندارد. در این بین شاید سوگ فرزندان آن خانواده حتی به مراتب پیچیده تر است. چون پدرشان توسط مادرشان به قتل رسیده. آنها هم همزمان چند سوگ را با هم تجربه و تحمل می کنند، از دست دادن پدر و مادر، از دست دادن خانه و خانواده و وارد شدن به شکل جدید و سختی از زندگی در خانه‌ی دیگران و مدام تکرار واقعه و شنیدن و تحمل قضاوت درباره‌ی مادر و پدرشان. مادر که جایگاه ویژه‌ای در دل، روان و افکار هر کودکی دارد یکدفعه قاتل پدرشان شده و تحمل بهم خوردن این تصویر و جایگاه برای کودکان بسیار سخت است. دختر یکی از این زنان که در خانه‌ی عمویش زندگی می کند وقتی گروهی برای بخشش و گذشتن از قصاص رفتند به آنها گفته بود که اگر مادرش قصاص نشود و حتی بعد از چند سال از زندان بیرون بیاید خودش را آتش خواهد زد. یکی دیگر از این زنان می گفت که فرزندش بارها و با صدای محکم و البته گریان تکرار کرده که از او متنفر هست و هیچ وقت او را نخواهد بخشید. در این سوگ چه مادر و چه کودکان اکثراً به تنهایی این دوران سخت و طولانی را می گذرانند.

طردشده گان از هر سو: این زنان اکثراً توسط خود خانواده‌ی خود هم طرد و رها می شوند و این برابر است با شرایط سخت مالی، طرد عاطفی و احساس تنهایی شدید، پیگیری نکردن پرونده در دادگاه و شرایط سخت برای قرارداد با وکیل مناسب و... معمولاً پروسه‌ی پرونده‌های قتل هم بسیار به کندی پیش می رود. ص.ر که نه سال در زندان است بارها درخواست تعیین تکلیف و قصاص را برای خودش داده است. بلا تکلیفی طولانی و دیگر فشارهای روانی و مالی در زندان، شرایط زندگی را سخت‌تر می کند تا جایی که فکر یا اقدام به خودکشی از گزینه‌های موجود می شود. این زنان بیرون از زندان توسط همه، توسط خانواده، دوستان، نهادهای اجتماعی، رسانه ها و... طرد و فراموش می شوند.

قصاص، گروه‌های حمایتی و کمپین‌های مبارزه با اعدام: من در دوران محکومیتم شاهد اعلام سه حکم دادگاه اولیه برای قصاص بودم. مددکار زندان ه.ق را صدا زد که دادنامه ای دارد. پس از خواندنش و زدن اثر انگشت با استامپ، ساکت و آرام از پله ها پایین آمد به محض رسیدن به آخرین پله بی هوش شد. همه‌ی ما بخصوص بچه‌های جرم قتل دورش جمع شدیم هرچه سیلی زدیم و آب پاشیدیم به هوش نیامد. من که تازه وارد بودم هول شدم که شاید سگته کرده و قلبش از تپش ایستاده ولی بچه‌های باتجربه گفتند طبیعی ست و یکدفعه به

هوش آمد. ناگهان گریه‌ی عجیبی کرد. طوری که اکثرمان هم با او گریه کردیم. دوستان نزدیکش او را کشان کشان به تختش بردند و همه از تجربه‌ی خود می‌گفتند و دل‌داری‌اش می‌دادند که همیشه دادگاه اولیه بخصوص به خاطر داغ تازه‌ی خانواده‌ی مقتول حکم قصاص می‌دهد ولی در دادگاه‌های دیگر شاید امیدی به رضایت و گذشت باشد و تو الان باید به دخترت فکر کنی و به خاطر دخترت هم که شده سرپا بمانی. او بعد گریه‌های زیاد به خواب طولانی رفت انگار خسته‌ی راه مرگ بود که رفته بود و برگشته بود... و من خودم را به شب قبل از اعدام که به سلول انفرادی می‌برند و می‌دانی فردا سر ساعت و به چه روشی خواهی مرد و ثانیه‌ها به ساعت‌ها تبدیل می‌شود و به آن صبح تاریک سرد که پای دار می‌روی به سفری سخت می‌بردم. نفس کشیدن سخت بود و مبارزه واجب.

گروه‌های مبارزه با اعدام که برای کسب رضایت با دیه و زندان با خانواده‌ها و قاضی صحبت می‌کنند سالهاست متداوم کار و فعالیت می‌کنند و در این سالها موفق به نجات دادن جان چندین نفر زیر حکم اعدام شده‌اند. و حتی از نظر مالی بعضی از خانواده‌ها و کودکان را حمایت می‌کنند و در مورد تهیه مبلغ دیه کمک‌های بسیاری کرده‌اند. کردستان خوشبختانه یکی از موفق‌ترین کمپین‌ها و گروه‌های رضایت و بخشش را دارد. که ترکیبی از چهره‌های معتبر و شناخته شده در زمینه‌های مختلف و فعالین مدنی با سابقه و کسانی که خود تجربه‌ی بخشش را داشته‌اند است. ولی در این بین برای زنانی که شخصی سوم، یعنی مردی دیگر که با او رابطه‌ی عاطفی داشته‌اند در میان است و همدستانان در قتل بوده شرایط سخت‌تر می‌شود. بعضی از اشخاص هرچند تعدادشان کم است ولی ترجیح می‌دهند در این پرونده فعالیت نکنند یا برای پرداخت دیه کمتر کمک کنند و یا وجود آن نفر سوم موضوع را به بحثی ناموسی تبدیل می‌کند که کار این گروه‌ها را برای گرفتن رضایت سخت‌تر می‌کند. در بعضی موارد که گروه‌های بخشش و گذشت از قصاص با خانواده‌ها صحبت می‌کردند و حتی شاید چند نفر از خانواده در حال راضی شدن بودند یکی از اعضای خانواده برای مثال برادر شوهر یا حتی برادر خودش زن را تهدید به مرگ کرده‌اند که اگر آزاد شود خود آنها او را خواهند کشت. ولی با وجود همه‌ی اینها این گروه‌ها و دیگر گروه‌ها یا اشخاصی که کارهای حمایتی در راستای گرفتن رضایت از خانواده‌ها انجام می‌دهند نقش بسیار موثر و مثبتی در این روند دارند.

در مجازات اعدام، تبعیض، خشونت، فقر، و دیگر عوامل زمینه ساز جرم نادیده گرفته می شود. اعدام هیچ وقت در این سالها عامل بازدارنده‌ی جرم نبوده. زندانی ها به روان درمانی، آموزش و ارائه‌ی خدمات و حمایت نیاز دارند؛ اگر اینها نباشد سالهای زندان نتیجه‌ای به جز خشم و آسیب بیشتر ندارد. نه به اعدام یعنی نه به کتمان و نه به لاپوشانی خشونت و تبعیض سیستماتیک توسط نظامهای حاکم در هر کجای این کره خاکی. در کارگاه‌های مبارزه با خشونت علیه زنان ما معمولا راهکارها را ایجاد شبکه های همبستگی، توانبخشی روانی و بازسای اعتماد به نفس، آگاهی بخشی درباره انواع خشونت و مسائل حقوقی، دسترسی به حمایت حقوقی و خدمات اجتماعی، حمایت اقتصادی و استقلال مالی، آموزش مردان و خانواده، آموزش روابط سالم از کودکی و ضرورت تغییر قوانین را بازگو می کنیم اما به جز اینها و یا همراه با اینها باید موضعمان نسبت به خشونت و اعدام را اعلام و عمل کنیم و در صورت توان به گروه‌های حمایتی برای زندانیان قتل کمک کنیم.

۲۵ نوامبر ۲۰۲۵

*من در کل با احتساب دوران بازداشت یک سال و سه ماه در زندان زنان سندج زندانی بودم. که یازده ماه اخیر آن از آبان ۱۴۰۳ تا آخر شهریور ۱۴۰۴ بود.